

یادداشت هایی برای مطالعه ایدئولوژی انقلاب کوبا

ارنستو چه گوآرا

ترجمه تراب حق شناس

<http://www.peykar.org/articles/651-hecuba.html>

این ترجمه قدیمی ولی چاپ نشده تقدیم می شود به یاد مهدی خسروشاهی از مؤسسين سازمان راه کارگر

[یادداشت: اخیراً گزارشی خواندم از یادبود رفیق مهدی خسروشاهی در فرانکفورت آلمان. رفقاییش در باغچه‌ی یکی از دوستان، درختی به یادگار او نشانده اند. چه ابتکار شایسته‌ای! پیش از این در تورنتو کانادا نیز به ابتکار کانون خاوران و در مقیاسی بزرگتر و رسمی، درختی نشانده بودند در افشای ستم های رژیم جمهوری اسلامی ایران که الهام بخش تهیه فیلمی زیبا اثر مسعود رنوف شد به نام "درختی که به یاد می آورد".

من مقاله‌ی زیر را در ۱۳۴۷ یا ۴۸ زمانی که در سازمان مجاهدین فعالیت داشتم ترجمه کرده بودم. در آن زمان، در يك کلاس آموزشی که مسؤولیتش با مجاهد شهید سعید محسن بود برخی از مقالات لنین، از جمله "چپروی"، را می خواندیم. از بین رفقا که در کلاس حضور داشتند یکی هم زنده یاد مهدی خسروشاهی بود که چهره‌ی شاد و صمیمی اش از یادم نمی رود. هرکسی به فراخور خویش برای بحث های کلاس کاری می کرد. مهدی وقتی ترجمه‌ی این مقاله را دید مرا تشویق کرد و مایه دلگرمی ام شد.

سال ها بعد، در ۱۹۹۷، زمانی که به مناسبت سی امین سالگرد شهادت چه گوآرا همراه با دوستان گرامی ویدا حاجبی و محمد رضا معینی در کار تهیه کتابی پیرامون آن شخصیت انقلابی اسطوره‌ای بودیم و ترجمه‌ی نخست این مقاله در دست نبود، آن را از نو و به یاد مهدی ترجمه کردم. آن کتاب متأسفانه انتشار نیافت و حالا مقاله‌ی مزبور که هنوز هم سنجیدنی و آموختنی ست، با سپاس از آن دوستان و به ویژه با احترام به خانواده‌ی مهدی: منیره برادران خسروشاهی و ذکاء منتشر می شود. ت. ح. نوامبر ۲۰۱۱]

این تنها انقلابی ست که بعضی ادعا می کنند با سنتی ترین پیشفرض های جنبش انقلابی، به گونه‌ای که لنین بیان کرده، در تضاد است، یعنی با فرمول «بدون يك تنوری انقلابی هیچ جنبش انقلابی وجود ندارد». بجا ست گفته شود که يك تنوری انقلابی، به مثابه بیان يك حقیقت اجتماعی، از هر فرمولبندی فراتر است. بدین معنا که اگر واقعیت های تاریخی را به درستی تفسیر کنیم و نیروهای درگیر در آن را به درستی به کار گیریم می توان انقلاب کرد و لو آنکه تنوری را شناخته باشیم. روشن است که درك درست تنوری وظیفه را تسهیل می کند و مانع از آن می شود که به اشتباهات خطرناک بیفتیم، به شرط آنکه تنوری با واقعیت منطبق باشد. علاوه بر این، در گفت و گوی مشخص در باره این انقلاب باید تأکید کرد که اگر بازیگران عمده آن را نمی توان دقیقاً تنورسین نامید اما اینطور هم نیست که آنان از پدیده های مهم اجتماعی و قوانین حاکم بر آن ها کاملاً غافل بوده اند. با کمی دانش تنوریک پایه ای و درك عمیق واقعیت، آن ها این امکان را یافتند که به مرور زمان، نظریه ای انقلابی به وجود آورند.

آنچه گفته شد مقدمه ای ست برای توضیح پدیده شگفتی که همه جهان را به حیرت انداخته است، یعنی انقلاب کوبا. چگونه و به چه دلیل گروهی از مبارزان که توسط ارتشی

دارای تکنیک و تجهیزات برتر تار و مار شده بود توانست اولاً به بقای خود ادامه دهد و سپس نیرومند شود (و در مناطق نبرد حتی از دشمن نیرومند تر گردد) و بعد در عرصه های نوینی از مبارزه جای گیرد و سرانجام علی رغم شمار خیلی کمتر نفرات، دشمن را در میدان نبرد شکست دهد؟ این واقعه ای است که در تاریخ معاصر جهان شایان مطالعه است.

ما که غالباً و آنچنانکه باید و شاید به تنوری نپرداخته ایم، طبعاً هم اکنون بر آن نیستیم که طوری به شرح حقیقت انقلاب کوبا پردازیم که گویی صاحب آن بوده ایم؛ بلکه به طور ساده می کوشیم پایه و اساسی به دست دهیم تا بتوان این حقیقت را تفسیر کرد. در واقع، انقلاب کوبا را باید به دو مرحله کاملاً متفاوت تقسیم کرد: یکی عمل مسلحانه تا اول ژانویه ۱۹۵۹، و دیگری تحول سیاسی، اقتصادی و اجتماعی پس از آن.

حتی این دو مرحله را می توان به مراحل فرعی تقسیم کرد، ولی هدف ما نه رهیافت به یک بیان تاریخی، بلکه از نقطه نظر تحولی است که در اندیشه انقلابی رهبران در جریان تماسشان با مردم حاصل شده است. ضمناً همینجا باید نظر خود را در باره یکی از پرمناقشه ترین اصطلاحات دنیای مدرن، یعنی مارکسیسم، تدقیق کنیم. موضع ما، زمانی که بپرسند شما مارکسیست هستید یا نه، همان است که از یک فیزیکدان بپرسند آیا «طرفدار نیوتن» هست یا نه؛ و یا از یک زیست شناس بپرسند که آیا «طرفدار پاستور» هست یا نه. حقایقی هست آنقدر روشن که چون و چرا در باره آن ها بیهوده است. همانطور باید طبعاً «مارکسیست» بود که در فیزیک «طرفدار نیوتن» و یا در زیست شناسی «طرفدار پاستور» با توجه به اینکه اگر پدیده های نوین، پای مفاهیم نو را به میان می کشند، اما این مفاهیم نو مانع از آن نیستند که سهمی که مفاهیم پیشین در بیان حقیقت ایفا کرده اند همچنان محفوظ بماند. چنین است وضع تنوری نسبت آینشتاین و تنوری کوانتوم [ماکس] پلانک نسبت به کشف نیوتن. تنوری های جدیدتر هیچ از عظمت آن فرزانه انگلیسی نمی کاهند. به برکت کشف نیوتن است که فیزیک توانست به مفاهیم نوینی از فضا دست یابد و کشف آن فرزانه انگلیسی پله ای ضروری برای آن بود.

در آثار مارکس به عنوان اندیشمند، به عنوان پژوهشگر در آئین های اجتماعی و در نظام سرمایه داری ای که در آن می زیسته، بدیهی است که می توان ایراداتی یافت. مثلاً ما آمریکای لاتینی ها می توانیم با تفسیری که مارکس از [سیمون] بولیوار ۱ داشته و یا با تحلیل مارکس و انگلس از مکزیکی ها که بوی برخی تنوری های نژادی و مبتنی بر ملیت می دهد و امروز واقعاً غیر قابل قبول اند ۲ موافق نباشیم. اما مردان بزرگ و کاشفان حقایق درخشان، علی رغم خرده اشتباهاتشان، همچنان زنده اند؛ اشتباهاتشان فقط نشاندنده آن است که آنان انسان بوده اند؛ موجوداتی انسانی که علی رغم وقوف کاملی که به اوج اندیشه های سترگشان داریم می توانند مرتکب اشتباهاتی نیز بشوند. از اینجا است که حقایق اساسی مارکسیسم را بخشی از میراث فرهنگی و علمی خلق ها می دانیم و آن را همچون اموری که دیگر نیازی به بحث ندارد طبیعی می نگریم.

پیشرفت هایی که در علوم اجتماعی و سیاسی، و نیز در دیگر عرصه ها، به دست آمده متعلق به یک فرایند طولانی تاریخی است که حلقه های آن به یکدیگر مربوط اند و دائماً انباشته تر، جمع و جورتر و کاملتر می شوند. در آغاز زندگی خلق ها ریاضیات چینی، عربی یا هندی وجود داشته و امروزه نیز ریاضیات مرزی نمی شناسد. در درازنای تاریخ فیثاغورث یونانی، گالیله ایتالیایی، نیوتن انگلیسی، گاوس آلمانی، لوواچفسکی روسی و آینشتاین و دیگران وجود داشته اند. به همین ترتیب، در عرصه علوم اجتماعی و سیاسی نیز، از دموکریت تا مارکس، صف طولانی اندیشمندانی را می بینیم که تحقیقات بدیع خویش را انباشته و مجموعه ای از تجربه ها و نظام های فکری پدید آورده اند.

شایستگی مارکس در این است که در تاریخ اندیشه اجتماعی ناگهان تغییری کیفی ایجاد می کند. او تاریخ را تفسیر می کند، دینامیسم آن را می فهمد، آینده را پیش بینی می کند؛ اما

چون به این پیش بینی، که تعهد علمی اش را پایان می دهد، بسنده نکرده، مفهومی انقلابی را بیان می کند و می گوید: تنها نباید به تفسیر جهان بسنده کرد، باید آن را تغییر داد. انسان برده بودن را و او می نهد تا معمار سرنوشت خویش شود. از اینجا به بعد است که مارکس در جایگاهی می ایستد که آماج حمله همه کسانی قرار می گیرد که در حفظ نظم گذشته منافع ویژه ای دارند، نظیر آنچه برای دموکریت رخ داد و آثار وی را افلاطون و شاگردانش که ایدئولوگ های اشرافیت برده داری آتن بودند، به آتش کشیدند.

یک گروه سیاسی با شروع از مارکس انقلابی و با ایده های مشخصی که بر غول هایی مانند مارکس و انگلس متکی ست شکل می گیرد و با عبور از مراحل پیاپی رشد همراه با شخصیت هایی چون لنین، مانوتسه دون و رهبران جدید شوروی و چین، مجموعه منسجمی پدید می آورد و به عبارت دیگر سرمشق هایی که می توان پی گرفت.

انقلاب کوبا مارکس را آنجا سرمشق قرار می دهد که وی علم را ترک گفت تا تفنگ انقلابی اش را بر دوش گیرد؛ انقلاب کوبا درست این لحظه را در مد نظر دارد اما نه با روحیه ای رویزیونیستی، نه برای مبارزه با هرکسی که راه مارکس می رود و در فکر احیای مارکس «خالص» است، بلکه صرفاً به این دلیل که تا آن زمان، مارکس دانشمند خارج از گردونه تاریخ ایستاده بود و به مطالعه و پیشگویی مشغول بود؛ از آن به بعد است که مارکس انقلابی در درون تاریخ می جنگد. ما انقلابیون عملی، وقتی مبارزه را آغاز کردیم، صرفاً به پیاده کردن قوانینی دست زدیم که مارکس دانشمند پیش بینی کرده بود. در جریان شورش و مبارزه علیه ساختار کهنه قدرت، جهت ویران کردن آن با اتکاء بر مردم، سعادت آنان را پایه مبارزه خود قرار دادیم و این جز انطباق خویش با پیشگویی های مارکس دانشمند چیز دیگری نبود. بدین معنا که قوانین مارکسیسم، مستقل از آنچه رهبران انقلاب کوبا ابراز کنند یا با آن قوانین از نظر تنوریک به خوبی آشنا باشند، همواره در حوادث انقلاب کوبا حضور داشته است - و جا دارد این نکته را مورد تأکید قرار دهیم.

برای شناخت بهتر از جنبش انقلابی کوبا تا اول ژانویه [۱۹۵۹] باید آن را به مراحل زیر تقسیم کرد: قبل از پیاده شدن در ساحل گرانما؛ از آن زمان تا پیروزی در لاپلاتا (La Plata) و آرويو دل اینفیرنو (Arroyo del Infierno)؛ از آنجا تا نبرد اوورو (Uvero) و تشکیل ستون دوم چریکی؛ از آنجا تا تشکیل ستون سوم و چهارم، حمله سی براد کریستال، برپایی جبهه دوم؛ اعتصاب ماه آوریل و شکست آن؛ عقب راندن تهاجم بزرگ؛ حمله لاس ویناس.

هریک از این لحظات کوتاه تاریخی جنگ چریکی قلمرو مفاهیم اجتماعی متمایز و نیز ارزیابی های مختلفی را در باره واقیعت اوضاع کوبا ترسیم می کرد که اندیشه فرماندهان نظامی انقلاب را شکل داده اند و این امری بود که باید موقعیت آنان را به مرور زمان به عنوان رهبران سیاسی تثبیت می کرد.

قبل از پیاده شدن در ساحل گرانما، طرز فکری حکمفرما بود که تاحدی می توان آن را «ذهنی گرایانه» نامید: اعتماد کورکورانه به یک انفجار سریع توده ای، ایمان پرشور به اینکه قیام مسلحانه برق آسا همراه با اعتصابات خود به خودی انقلابی قدرت باتیستا را در هم خواهد شکست و دیکتاتور را به زیر خواهد آورد. این جنبش وارث مستقیم حزب «ارتدکس» و شعار عمده آن بود که می گفت: «ننگ بر پول پرستی». به عبارت دیگر، دولت آینده کوبا باید بر درستکاری اداری تکیه می کرد.

با وجود این، فیدل کاسترو در کتاب «تاریخ مرا تیرنه خواهد کرد» خاطر نشان کرده بود اهدافی که انقلاب تقریباً به طور کامل بدان ها دست یافته و در نتیجه تعمیق مبارزه در عرصه اقتصادی حتی از این هم فراتر رفته است؛ به نوبه خود مبارزه سیاسی را نیز در سطح ملی و بین المللی عمق بخشیده است.

پس از پیاده شدن در ساحل، نیروهای انقلابی مغلوب و تقریباً به کلی تار و مار گردیدند و سپس دوباره جمع شده يك نیروی چریکی تشکیل دادند. معدودی که باقی مانده بودند - مصمم به ادامه نبرد - درك کردند که تصور وقوع يك انفجار توده ای خود به خودی در جزیره اشتباه بوده و اینکه مبارزه ای دراز مدت در پیش است و باید مشارکت وسیع دهقانان را به سوی خود جلب کرد. در این مرحله بود که نخستین دسته از دهقانان وارد جنگ چریکی شدند. اندکی بعد، دو نبرد رخ داد که از نظر تعداد نفراتِ درگیر اهمیتی نداشت ولی از نظر روانی بسیار مهم بود زیرا پیشداوری منفی بین شهری ها - که هسته مرکزی چریک ها را تشکیل می دادند - نسبت به دهقانان از میان می برد. دهقانان نیز به نوبه خود نسبت به چریک ها ظنین بودند و علاوه بر این ها از انتقام وحشیانه دولت می ترسیدند. دو امر بدیهی در این مرحله آشکار شد که هر دو اهمیتی به سزا داشت: دهقانان دریافتند که بیرحمی و ستمی که ارتش اعمال می کند، حتی اگر بتواند خانه ها و کشتزارها و خانواده ها را ویران کند، برای نابودی چریک ها کافی نیست و بنا بر این، پناه بردن به میان چریک ها راه حل خوبی ست زیرا در آنجا جانشان حفظ خواهد شد. جنگجویان چریک نیز به این ضرورت روز افزون پی بردند که باید توده های دهقان را جلب کنند و این امر به وضوح مستلزم آن بود که آنچه دهقانان با تمام وجود طالب آن بودند بدیشان داده شود. دهقان بیش از هر چیز طالب زمین است.

سپس مرحله کوچ به دنبال آمد که در آن، به تدریج، مناطقی تحت نفوذ ارتش شورشی در آمد. این ارتش ممکن بود هنوز نتواند مدت زمانی دراز در آنجا بماند اما ارتش دشمن نیز نمی توانست چنین کند و حتی نمی توانست به آنجا پا بگذارد. طی چند نبرد، بین دو طرف، نوعی جبهه به وجود آمد.

۲۸ ماه مه ۱۹۵۷ يك نقطه عطف تعیین کننده است. در اوورو پادگانی مورد حمله قرار گرفت که به خوبی مجهز بود و در موضعی مستحکم قرار داشت، برای دریافت کمک هم آماده بود، نزدیک دریا و مجهز به فرودگاه بود. پیروزی نیروهای شورشی در این نبرد، که یکی از خونین ترین نبردها بود و ۳۰ درصد نفرات درگیر در آن کشته یا زخمی شدند، وضع را به کلی تغییر داد. از این به بعد، ارتش شورشی از سرزمینی برخوردار بود که در آن آزادی عمل داشت، از آنجا خبر به دشمن درز نمی کرد، چنانکه می شد از آنجا با عملیات برق آسا به دشت سرازیر شد و مواضع دشمن را زیر ضربه گرفت.

کمی بعد، نخستین تفکیک انجام شد و دو ستون از نیروهای رزمنده تشکیل گردید. ستون دوم به دلایل مخفی کاری نظامی و تا حدی هم ساده انگارانه خود را ستون چهارم نامید. هر دو ستون بی درنگ فعالیت خود را نشان دادند. در ۲۶ ژوئیه به استرادا پالما حمله کردند و پنج روز بعد ۳۰ کیلومتر دورتر، به «بو وی سینتو» (Bueycito). از آن به بعد، نبردهای مهم تر روی داد و ما در برابر تجاوزگران به خوبی مقاومت کردیم. هربار که خواستند از کوه صعود کنند در برابرشان ایستادیم و جبهه های جنگ در مناطق وسیعی که کسی بر آن کنترل نداشت به وجود آمد که هر دو طرف به عملیات ایذایی علیه یکدیگر دست می زدند، اما جبهه ها ثابت ماند.

با وجود این، با مشارکتی که دهقانان برای تأمین تدارکات از درون منطقه و برخی از اعضای جنبش در شهرها از خود نشان می دادند چریک ها تقویت شدند. چریک ها رزمنده تر گردیدند و روحیه جنگجویانه شان نیرومندتر شد. در فوریه ۱۹۵۸ پس از دفع چند حمله، ستون سوم به فرماندهی المیدا، برای اشغال منطقه ای در نزدیکی سانتیاگو حرکت کرد و ستون ششم هم (که به یاد یکی از قهرمانان ما، فرانک پاییس، که چند ماه پیش جان خود را از دست داده بود، نامگذاری شده بود) به فرماندهی رائول کاسترو به راه افتاد. رائول در روزهای اول ماه مارس گامی مهم برداشت، از شاهراه مرکزی عبور کرد، خود را به

ارتفاعات مایاره (Mayaré) رساند و جبهه دوم شرقی «فرانک پاییس» را در آنجا برپا کرد.

اخبار پیروزی های روز افزون نیروهای شورشی ما علی رغم سانسور به مردم می رسید و فعالیت انقلابی مردم سریعاً اوج گرفت. اینجا بود که ایده مبارزه سراسری از هاوانا مطرح شد که يك اعتصاب عمومی انقلابی از آنجا آغاز شود و با حمله به دشمن در کلیه جبهه ها قدرت دشمن را در هم شکند. نقش ارتش شورشی در این حال، نقش عامل تسریع کننده (کاتالیزور) بود یا حکم «نیشتر» ی را داشت که جنبش را به حرکت می اندازد. در این روزها چریک ها فعالیت خود را دوچندان کرده بودند و حماسه کامیلو سی ین فوئه گوس (Camilo Cienfuegos) آغاز شد. او برای نخستین بار در دشت های اورینته (Oriente) می جنگید با حسی دقیق و قاطع از سازماندهی و در هماهنگی با يك فرماندهی مرکزی.

اما اعتصاب انقلابی به نحو مناسبی برنامه ریزی نشده بود، زیرا به حد کافی به اهمیت وحدت کارگران توجه نشده و بر این امر تأکید نگشته بود که کارگران باید، در جریان فعالیت انقلابی خویش، زمان مناسب را انتخاب کنند. ما به دنبال آن بودیم که با اعلام اعتصاب از طریق رادیو و در عین مخفی داشتن روز و ساعت آن، ضربه ای مخفیانه به رژیم وارد آوریم غافل از آنکه سرسپردگان باتیستا از روز و ساعت آن زودتر با خبر شدند تا مردم. جنبش اعتصابی شکست خورد و شماری از بهترین میهن پرستان انقلابی بی رحمانه به قتل رسیدند.

نکته غریبی که بد نیست در تاریخ انقلاب ذکر شود این است که ژول دوبوا، کورویدیله ای انحصارات آمریکای شمالی، قبلاً از تاریخ وقوع اعتصاب خبر داشت. در این موقع است که یکی از مهم ترین تغییرات کیفی جریان جنگ رخ داد و آن اینکه ما قاطعانه فهمیدیم که پیروزی زمانی به دست می آید که نیروهای چریکی آنقدر افزایش یابند که دشمن در نبرد رو در رو شکست بخورد.

از این پس، رابطه مستحکمی با دهقانان برقرار شد؛ ارتش شورشی قوانین مدنی و جزائی صادر کرد، دادگستری برقرار نمود، به توزیع مواد غذایی پرداخت و در مناطق تحت اداره خویش مالیات وضع کرد. بخش هایی که در همسایگی این مناطق بودند نیز نفوذ ارتش شورشی را احساس می کردند. یورش های عمده ای تدارک دیده شد که طی دو ماه ۱۰۰۰ نفر به دشمن تلفات وارد کرد. دشمن کاملاً روحیه اش را از دست داد و ۶۰۰ قبضه سلاح نیز به چنگ ما افتاد.

دیگر ثابت شد که ارتش قادر نیست ما را شکست دهد و هیچ نیرویی در کوبا وجود ندارد که بتواند قله های سی یرا مایسترا و بیشه های جبهه شرقی دوم «فرانک پاییس» را به زیر سلطه خود درآورد. کلیه جاده های منطقه «اورینته» برای سربازان دیکتاتوری غیر قابل عبور گشت. پس از شکست تهاجم، کامیلو سی ین فوئه گوس (با ستون شماره ۲) و نگارنده این سطور (با ستون ۸ که «سیرو ردوندو» نامیده می شد) مأمور شدند از منطقه کاما گنی گذشته، در لاس ویناس مستقر شوند و راه را بر ارتباطات دشمن ببندند. کامیلو بعداً مأمور شد که به پیشروی ادامه دهد و کار همان قهرمانی را که ستونش به نام اوست، یعنی آنتونیو ماسنو ۷ تکرار کند: حمله برای تصرف جزیره از شرق به غرب.

جنگ در این مرحله ویژگی تازه ای نشان داد؛ توازن قوا به نفع انقلاب تغییر کرد. دو ستون کوچک ما که نفراتشان از ۸۰ و ۱۴۰ تجاوز نمی کرد طی يك ماه و نیم از دشت های کاماگونی گذشتند، در حالی که مدام در محاصره و تحت تعقیب ارتشی بودند متشکل از هزاران سرباز. ما به لاس ویناس رسیدیم و عملیاتی را آغاز کردیم که هدف از آن تقسیم جزیره به دو نیم بود.

گاه ممکن است عجیب، غیر قابل فهم و حتی باور نکردنی به نظر برسد که دو ستون به این کوچکی، فاقد ارتباطات، بدون وسائط نقلیه و ابتدایی ترین سلاح های جنگ مدرن توانسته باشند علیه ارتشی که به خوبی آموزش دیده و تا دندان مسلح است بجنگند. مهم ترین نکته در اینجا ویژگی هر کدام از دو طرف بود: هرچه چریک با دشواری بیشتر رو به رو باشد و هر چه بیشتر ناگزیر باشد که با خشونت طبیعت بسازد، خود را راحت تر احساس خواهد کرد، روحیه اش عالی تر و احساس امنیتش بیشتر خواهد بود. در عین حال، او باید جان خود را در هر شرایطی به مخاطره اندازد، جانش را در کف دست گرفته همچون سکه ای به تصادف شیر یا خط بسپارد. به طور کلی، برای سرانجام نبرد، اهمیت چندانى ندارد که چریک به عنوان فرد زنده می ماند یا نه.

سرباز دشمن در مثال کوبا که موضوع بحث ماست شریک فرودست دیکتاتور است، کسی ست که از سفرهء آخرین کسانی که از اوضاع حاکم منتفع اند تکه نانی به سویس پرتاب می شود؛ او در انتهای صف درازی ایستاده است که از وال استریت شروع شده و به خود او ختم می شود. او آماده است از همهء آنان، به اعتبار اهمیتی که دارند، دفاع کند. برای درآمد و موجب البته باید رنج و خطراتی را تحمل کند، ولی این به هیچ وجه به جانش نمی ارزد؛ اگر حفظ آن منافع به قیمت جانش تمام شود، ترجیح می دهد آن ها را رها کند یعنی در برابر خطر چریک عقب نشینی کند. از این دو مفهوم، از این دو روحیه است که اختلافی پدید آمد که به بحران ۳۱ دسامبر ۱۹۵۸،۶ [تاریخ پیروزی نهایی] انجامید.

تفوق ارتش شورشی روز به روز بیشتر تثبیت می شود، در حالی که ورودستون های ما به لاس ویناس نشان می دهد که جنبش ۲۶ ژوئیه در مقایسه با دیگر سازمان های اپوزیسیون، (یعنی از «فرماندهی انقلابی»، «جبههء دوم لاس ویناس»، «حزب سوسیالیست مردمی» و دسته های کوچک چریکی «سازمان صحیح») از محبوبیت بیشتری برخوردار است. این محبوبیت توده ای اساساً از شخصیت برجستهء فیدل کاسترو، رهبر جنبش، و نیز از صحت کامل خط مشی انقلابی او مایه می گرفت.

اینجاست که قیام به پایان می رسد ولی مردانی که پس از دو سال مبارزه دشوار در سیرا مانسترا و دشت های اورینته و دشت های کاما گونی و کوه ها و دشت ها و شهرهای لاس ویناس به هاوانا رسیدند از نظر ایدئولوژیک همان هایی نبودند که در ساحل لاس کولوراداس ۸ پیاده شده بودند یا آنان که در مرحلهء نخست مبارزه بدان پیوسته بودند. بدبینی آن ها نسبت به دهقانان به دوستی و احترام به کیفیتی که آن ها از خود نشان داده بودند تبدیل شده بود و اطلاع اندکشان از زندگی در روستاها به درک کاملی از نیازهای دهقانان ما بدل گشته بود و سرگرمی و معاشقهء آنان با آمار و تئوری در برخورد به صخرهء پراتیک به کلی در هم شکسته بود.

با برافراشتن پرچم اصلاحات ارضی که اجرای آن از کوه های سی پرا مانسترا آغاز شده بود، آنان با امپریالیسم رو در رو قرار می گیرند. آن ها می دانند که اصلاحات ارضی شالوده ای ست که کوبای نوین باید بر آن بنا شود. آن ها همچنین می دانند که اصلاحات ارضی به همهء آن ها که از ایشان سلب مالکیت شده زمین خواهد داد و از آنان که به نحوی ناعادلانه صاحب زمین اند سلب مالکیت خواهد کرد. آن ها می دانند که بزرگ ترین مالکان در وزارت خارجه یا در دولت آمریکا صاحب نفوذ هستند؛ ولی آموخته اند که چگونه با شجاعت و جسارت و به خصوص با پشتیبانی مردم بر دشواری ها غلبه کنند. آن ها از هم اکنون آیندهء آزادی را که پس از رنج های فراوان در انتظار ماست می بینند.

برای رسیدن به این مفهوم نهایی که از اهدافمان داریم، باید راهی دراز می پیمودیم و بسیار تغییر می کردیم. به موازات تغییرات کیفی پیاپی که در عرصه های نبرد صورت گرفت تغییراتی نیز در ترکیب اجتماعی رزمندگان چریک و تحولاتی در ایدئولوژی رهبران رخ داد. در واقع، هر یک از این تغییرات و فرایندهای تحول باعث گردید که در ترکیب، نیرو و نضج

انقلابی ارتش ما تحولی کیفی پدید آید. دهقانان به تدریج، بدان استقامت و ظرفیت تحمل مشقات بخشیدند و شناخت مناطق، عشق به زمین و تشنه اصلاحات ارضی بودن را به وی آموختند. روشنفکر، از هر نوعی که باشد، با مشارکت خود، هرچند جزئی، در طرح تنوری شرکت می‌جوید. کارگر با حس سازمانیابی و تمایل درونی ای که به تجمع و اتحاد دارد به میدان می‌آید. فراتر از همه این‌ها ما تجربه ارتش شورشی را داریم که ثابت کرد بسیار بیش از یک «نیشتر» عمل می‌کند و چنان سرمشقی ست برای شور و قیام توده‌ها که ترس از جلادان را به کلی از دل‌های آنان می‌زداید. ما تا کنون برای مؤثر بودن و تأثیر پذیرفتن مفهومی روشن‌تر از این نداشته‌ایم. ما می‌توانستیم احساس کنیم که این فرایند تأثیر و تأثر چگونه به تدریج در ما نصیح یافته است: ما ارزش قیام مسلحانه را به آنان آموختیم و اینکه چه نیرومند است انسان، آنگاه که سلاح در دست دارد و با اراده جنگیدن، رو در روی دیگران قرار می‌گیرد، دهقانان هم به ما دامگاه‌های سی‌پیرا مانسترا را آموختند و نیروی لازم برای زیستن در آنجا و کسب پیروزی. و کوشش‌ها و فداکاری‌های لازم برای پیشبرد سرنوشت خلق.

بدین ترتیب، زمانی که رهبر شورشیان و موکب او خیس از عرق دهقانان، از افق کوه‌ها و ابرها و در زیر آفتاب درخشان جزیره وارد هاوانا می‌شدند «تاریخ با پاهای مردم پله‌های نوینی از کاخ زمستانی را می‌پیمود».

* برگرفته از متن انگلیسی:

Che: Selected Works of Ernesto Guebara, Edited and with an introduction by Rolando E. Bonachea and Anelson p. Vades, THE .MIT PRESS, Cambridge, Massachusetts, and London, England
یادداشت‌های ناشر انگلیسی:

* از Verde Olivo (هاوانا)، ۸ اکتبر ۱۹۶۰، صص ۱۰ تا ۱۴.

- ۱- سیمون بولیوار (۱۷۸۳ - ۱۸۳۰) رهبر جنبش استقلال طلبانه آمریکای لاتین.
- ۲- مارکس الحاق تکراس و کالیفرنیا را به ایالات متحده تأیید کرد، زیرا مکزیک‌ها را «تنبل» می‌دانست. ر.ک. به Max Nomad, Apostles of Revolution (کتاب ماکس نوماد، رهبران انقلاب) (New York: Collier Books, ۱۹۶۱, p. ۱۰۳).
- ۳- خوان آلمیدا (Juan Almeida)، یکی از رزمندگان قدیمی حمله به پایگاه مونکادا.
- ۴- خبرنگار پیشین شیکاگو تریبون.
- ۵- Correveidile یعنی خبرچین و جاسوس.
- ۶- رهبر سیاهپوست جنگ استقلال طلبانه کوبا در فاصله ۱۸۶۸ تا ۱۸۹۸.
- ۷- فرار باتیستا به جمهوری دومینیکن.

۸- Directorio Revolucionario سازمانی بود با پایه دانشجویی و غالب اعضایش دانشجویان دانشگاه هاوانا بودند. جبهه دوم لاس ویناس یک جبهه چریکی بود به رهبری دیرکتوریو و اعضای حزب صحیح (Partido Auténtico). حزب سوسیالیست خلقی همان حزب کمونیست کوبا بود. سازمان صحیح از افراد اهل عمل وابسته به حزب صحیح تشکیل می‌شد.

۸- اینجاست که کشتی گرانا پهلو گرفت.